

بعد فساد، عمق فاجعه

عیسی سحرخیز

Aftab_iran@yahoo.com

- چهارشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۷ [۲۰۰۸، ۰۶، ۱۸]



در شرایطی که اکثریت جامعه دست به گریبان تلاش معاشند و کسب درآمدی برای پرداخت اجاره های کمرشکن یا تامین هزینه ی بخور و نمیر، گاه با اخباری از فساد مالی و اخلاقی فزاینده ی مسئولان اجرایی، قانونگزاری و قضایی مواجه می شوند که با ظرافت های روزنامه نگاران و وب لاگ نویسان از سد سانسور و خودسانسوری شدید سایت های خبری و نشریات گذشته یا از فیلترینگ و پارازیت گسترده ی رسانه های دیداری و شنیداری غیرحکومتی عبور کرده و فکر و خیال آن زندگی شان را هر چه بیشتر سیاه و تباه می کند.

فسادی که برکنند آن نه در ایران بلکه جهان یکی از اهداف انقلاب پرشکوه ۲۲ بهمن بود تا رژیم و وابسته و مفسد و غیرانسانی از جهان رخت بریندد و جایش را حکومتی کرامت بخش انسان و ارج و قرب گذار نوع بشر بگیرد و عدل و داد و راستی و درستی برپاکنند. حکومتی که اگر زمانی چون دیروز، وزیر فرهنگ و ارشاد آن از هنرمندان و دست اندرکاران تولید و نشر کتاب، تولید کنندگان فیلم و برپا کنندگان تئاتر درخواست کند تا به مناسبت سی امین سالگرد این تحول بزرگ شگفتی آفرین، دست آوردهای کتمان ناپذیر آن را در معرض سمع و نظر ایرانیان و جهانیان قرار دهند، چیزی در چننه وجود داشته باشد.

البته نه دست آوردهایی از آن دست که احمدی نژاد و پالیزدار می گویند، سردار نیروی انتظامی تهران و معاون دانشگاه زنجان انجام می دهند، گزمه ی این شهر و قاضی آن شهر با زنان و دختران و پسران کودک و نوجوان می کنند و اگر نویسنده ای ادیبانه بنگارد و روزنامه نگاری گزارشگونه تحریر کند بازداشت؛ روزنامه و مجله ای بدون رتوش و سانسور چاپ کند تعطیل؛ ناشر و مترجمی وارد بازار کتاب کند جمع آوری، سناریست و فیلم سازی عمق فاجعه ی اجتماعی و فرهنگی را به تصویر کشیده و بر پرده ی نقره ای سینما برد یا هنرمند و کارگردان تئاتری بر صحنه ی آورد، حاصل عمر و سرمایه اش توقیف شود.

این بحث امروز و دیروز هم نیست، سال هاست که چنین فاجعه ی عمیق و فساد گسترده ای رواج داشته است. اما امروز که پایه های حکومت ولایت فقیه با روش های غیرمردمسالارانه سست شده، رشته ی امور از دست دولتی نابد، ناکارا و ناتوان در رفته و در رقابت گسترده برای کسب رانت های سیاسی و اقتصادی بیشتر، جنگ گلابیورها، امکان افشاگری های راست و دروغ را فراهم آورده، موضوع فساد حاکمان و وابستگانشان بیشترنقل مجالس و هر محفلی شده، این فاجعه بهتر و بیشتر، شب و روز در برابر چشمان ملت درگیر کار و زندگی عیان می شود.

سه سال پیش بود، شهریور ماه ۸۴، این جمع که اکثر قریب به اتفاق ایرانیان- جز حلقه ای اندک از دوستان و رفقای خود- را فاسد و فاسق می دانند و می خوانند و داعیه ی اصلاح امور را نه در ایران و منطقه، بلکه در گیتی و بر نوع بشر دارند، در جریان پروژه ی پرونده سازی های گسترده برای رقبای سیاسی و فکری خود، صاحب این قلم را به جرم فساد مالی و دریافت رشوه در دفتر کارش دستگیر و به اوین منتقل کردند تا شاید مدتی از شر زبان و قلمش رها شوند. آن ماجرا از سر اتفاق، به دلیل مصاحبه ای که شب قبل در خصوص شکایت از آیت الله شاهرودی بابت فراهم آوردن زمینه های هتک حرمت توسط مقام های دادستانی و قوه ی قضائیه ی زیر نظر او انجام و پخش شده بود به نوعی ختم به خیر شد، یا درست تر و دقیق تر بگویم با پرونده های باز، وثیقه هایی سنگین و صدور احکامی از جمله ممنوع الخروج به نوعی به عهده ی تعویق افتاد.

بحث کنونی من اکنون باز کردن آن رویداد و آن پرونده ها و پرونده سازی های مشابه نیست، بلکه هدفم زدن نقبی است به داستان فسادهای مالی و اخلاقی که امروز در سطح جامعه مطرح است و تلاشی برای نشان دادن عمق فاجعه و بعد فساد. آن روز، ۲۴ شهریور ۷۴، در شرایطی که منتظر رسیدن یک تیم سه نفره- کارشناس پرونده ها، قاضی و رئیس مجتمع قضایی مستقر در اوین- بودم، فردی به من نزدیک شد و با لحنی دوستانه و از سر دلسوزی یا در جایگاه و نقش بازجوی خوب و مهربان به مذاکره و مباحثه ی غیررسمی پرداخت. اشاره به این نکته کرد که اینجا قرار نیست تنها به ماجرای رشوه بپردازند، پرونده های دیگری هم مطرح است و بهتر است کوتاه بیایی و برای خودت دردسر

بیشتری درست نکنی. در این میان، یک باره به صحرائی کربلا زد و گفت: این چه کاری است که برای تعدادی مدیر مطبوعاتی و روزنامه نگار فاسد، شما چند نفر این همه یقه جر می دهید و برای خودتان و کشور دردسر درست می کنید، مگر نمی دانی که همین فردی که تو در رابطه با پرونده اش دستگیر و به اوین منتقل شده ای علیه تو حرف های زیادی زده است، خود و بستگانش هم چه کارهای کثیفی انجام داده و با کارمندانشان چه روابط نامشروعی داشته اند. البته آن فرد مدتی بعد آزاد شد و حکم برانتهش نیز صادر گردید.

آن روز پاسخ من در برابر ادعاهایش این بود که از چه فساد در جامعه ی مطبوعات ایران حرف می زنی و این قشر زحمتکش را با اهدافی سیاسی، برای کار نکرده و جرم انجام نداده – تنها زیر فشارهای روحی و جسمی حرف مطلوب بازجو را تکرار کرده – هر روز دچار دردسر ساخته یا آواره ی دیار غربت می کنی؟ مدعی هستی که فردی فساد اخلاقی دارد و با کارمند خود رابطه ی جنسی داشته و بعد این اتهام را به کل جامعه ی مطبوعات و تمام روزنامه نگاران تعمیم می دهی. فرض کنیم که حتی مسئله ی فشار روحی و جسمی وارده به متهم گرفتار در سلول انفرادی و اعتراف های از سر ناچاری نباشد و ماجرای که می گویی حقیقت داشته باشد، تازه کل ماجرا می شود روابط نامشروع چند نفر، یا در نهایت کمتر از انگشتان دو دست. این تعداد چند درصد قشر و طبقه ی روزنامه نگار ایران را تشکیل می دهند؟ در این قشر از جامعه فساد مالی چه نسبتی است و فساد جنسی چه میزان؟ اما بیایید کلاه خودمان را قاضی کنیم و نگاهی بیندازیم به پرونده های دو قشر و طبقه ی دیگر؛ روحانیت و نظامیان.

یک باره نطقش کور شد، با تعجب نگاهم کرد و چشمانش را به لبانم دوخت. گفتم خبر دارید که در حال حاضر چه تعداد از نظامیان به جرم جاسوسی، فساد مالی، از رشوه و پورسانت خرید کالا گرفته تا حتی فروش زیردریایی به کشور همسایه در بازداشتگاه های مخصوص نظامیان محبوسند؟- آن زمان هنوز شاهکارهای امثال سردار زارعی امکان افشا نداشت. مطلع هستی بجز پرونده های فساد مالی و سو استفاده از موقعیت، اتهام هایی چون داشتن روابط جنسی، از زنا ی عادی و محصنه گرفته تا لواط و...، چقدر در میان روحانیت رایج است و چه تعداد از این معلمان اخلاق و هادیان جامعه در بندهای ویژه روحانیت بازداشت و زندانی؟ گفتم خبر دارید که روزی جرائم تخفیف نیافته شان چنان گسترده بود و مجرمان به حدی زیاد که زندان ها ظرفیت لازم برای جا دادن آن ها را نداشتند؟ به او گفتم اجازه بده که حرفم را مستند کنم به اظهارات مقام های رسمی مورد قبول و وثوق شما. بعد مباحثه ی سال ها پیش دو مقام روحانی را مثال آوردم که یکی اکنون ردای وزارت پوشیده و دیگری چند هفته ای است که در میان راه یافتگان به مجلس از تهران، بر صندلی سبز نزول اجلاس کرده است. گفتم آن به این شکایت برده بود که چه کنیم، بندهای ویژه روحانیت پر شده و جای خالی برای بازداشتی ها و زندانی های جدید وجود ندارد. مقام قضائی بالاتر توصیه کرد که برای حل مشکل فعلا آنانی را که به جرم روابط اخلاقی سبک تر چون صیغه ی غیرمجاز گرفته اید آزاد کنید تا جا برای مجرماتی که اتهام هایشان سنگین تر است باز شود. چند وقت بعد شکایت تکرار شد از نبود و کمبود جا. این بار دستور رسید که مجرمان زنا ی غیرمحسنه امکان فراغت یابند! و باز این ماجرا در جلسات بعد ادامه یافت تا رسید به لواط و...!

گفتم برادر عزیز از چه حرف می زنی و از کدام آبرو سخن به میان می آوری، مگر آبروی چندانی هم مانده است و شعارهای انقلاب باقی. اصلاحات آمد که اوضاع را اندکی سامان دهد، اتهام دست اندکارانش شد زدن کف و سوت، انتشار روزنامه و تابیدن نور به تاریکخانه ها، یا تجمع و تظاهرات قانونی دانشجویان و زنان، در صورتی که انقلاب به بیراهه رفته و در لایه های زیرین چنین فسادهایی از چشمان ملت مخفی مانده است.

حال نمی دانم که آن دوست یا بازجو چه می کند و در ماجرای "جنگ گلابیاتورها" جایگاهش کجا، از کار برکنار شده یا به جرم فساد خود زندانی و در بازداشت است، یا نه به کار گذشته مشغول و ارتقای مقام نیز یافته است. **اما هر جا که هست کاش می شد این نکته را هم بداند که مسئول بند ویژه اوین اکنون هم بند عمادالدین باقی است. می دانید به چه جرمی؟ جاسوسی! می دانید برای چه مدت بیش از ده سال. می دانید برای چه کشوری؟ اسرائیل!**

آن روز فراموش کردم که این سخن حق حافظ شیراز را که گویا بیان حال و روز امروز ماست برای آن دوست عزیز بخوانم:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند / چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس / توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند
گویند باور نمی دارند روز داوری / کاین هم قلب و دغل در کار داور می کنند

منبع: روز آنلاین